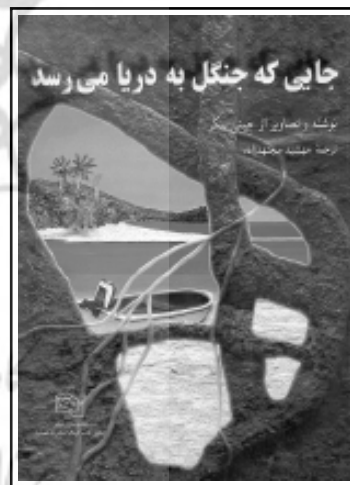


# چگونه با طبیعت زندگی کنیم

○ شهره کائدی



- عنوان کتاب: جایی که جنگل به دریا می‌رسد
- نویسنده و تصویرگر: جینی بیکر
- مترجم: مهشید مجتهدزاده
- ناشر: لعبت، کتاب سارا و سپهر
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۹
- شمارگان: ۱۰۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۲۸ صفحه
- بها: ۹۵۰ تومان

پس از جنگ جهانی دوم، ۱۹۴۵ میلادی، رشد چشمگیر جهان از نظر صنعتی، سبب افزایش مداخله انسان در طبیعت شد. پیامد این مسئله، پاکرفتن نهضتی به نام نهضت اکولوژی بود که به طور جدی، فعالیت خود را از ۱۹۷۰ آغاز کرد. البته، خاستگاه‌های این اندیشه را می‌توان در زمان‌های پیشین جست‌وجو کرد؛ چه که اکولوژی، مدعیانی از تبار کهن دارد.

برای مثال، اگر نظری به زندگانی اقوام ابتدایی بیندازیم، در می‌یابیم که آنان از نظر اکولوژیکی، از بشر امروز بسیار هوشیارتر بودند و از محیطشان با مسؤولیت بیشتری محافظت می‌کردند. آن‌ها به طبیعت احترام می‌گذاشتند و فقط نیازهای واقعی خود را از آن فراهم می‌آوردند. اقوام ابتدایی، به این اخلاقی طبیعی قائل بودند که باید در هماهنگی پایداری با محیط زیست به سر برد. حتی در اسطوره‌های چنین اقوامی می‌توان نگرانی‌های زیست محیطی آنها را و خردشان مبنی بر زندگی در هماهنگی کامل با زمین را کشف کرد. تمدن امروز، این خصوصیات حیات‌بخش فرهنگ ابتدایی را به فراموشی سپرده است و داعیه اکولوژیست‌های معاصر، کشف دوباره این عقل باستانی است.

هم‌چنین، می‌توان ریشه‌های این اندیشه را در مذهب بودایی یافت. بوداکیستی نیز از حفاظت از محیط زیست و نفی هر خشونت نسبت به طبیعت و اجزای آن بحث می‌کند. در بُعدی کلی‌تر می‌توان گفت که این اندیشه در باورها و اعتقادات نخله‌هایی که به فلسفه وجود قائل‌اند، دیده می‌شود و از سال ۱۸۷۰ میلادی، با رواج اندیشه‌های وحدت وجودی و کلی‌نگری در جهان غرب، اکولوژی اهمیتی اخلاقی - مذهبی نیز یافته است؛ چراکه این باور، طبیعت را ارگانیک واحد و هماهنگ می‌بیند که انسان خود جزئی از آن است.

اکولوژیست‌ها خود به گروه‌هایی منقسم‌اند. برای مثال «اکولوژیست‌های انسان ملار» معتقدند که انسان، یگانه معیار آن چه ارزشمند است، محسوب می‌شود و طبیعت ارزشی ابزاری دارد. بنابراین، فقط برای انسان است و درست به سبب همین ارزش تبعی طبیعت، باید به آن توجه کرد، چرا که در خدمت انسان است و نعمت‌های گوناگون را در اختیارش قرار می‌دهد.

دسته‌ای دیگر «اکولوژیست‌های ژرف» هستند که معتقدند کانون واقعی ارزش، نه خود انسان، بلکه اکوسفر است. آنها می‌گویند ارزش ذاتی طبیعت را انسان‌ها به آن نداده‌اند، پس ابزاری برای اهداف انسانی و خدمت به انسان نیست. در این گرایش، انسان تنها بخشی از اکوسفر است و اصل محوری اعتقاد آنها «مسئولیت جویی زیست کره‌ای» است که در آن، همه گونه‌ها تساوای بیولوژیکی دارند و ارزشمندند.

میان این دو دسته، دسته‌های بینابینی هم وجود دارد. دسته‌هایی چون «احساس گرایان اخلاقی» که احساس را معیار ارزش همه چیز می‌دانند. در نتیجه، حیوانات در کنار انسان‌ها واجد ارزش می‌شوند، اما گیاهان، رودخانه‌ها، سنگ‌ها و... به خودی خود ارزشمند نیستند و حالتی تبعی و ابزارگونه برای انسان و حیوان دارند. هم‌چنین، گروهی به نام «کلی‌گرایی ناراضی» وجود دارد که گیاهان را هم در این جریان داخل می‌کنند. جناحی افراطی نیز به نام «اول زمین!» موجود است که معتقدند طبیعت مهم‌تر از انسان‌هاست و ارزش مطلق دارد. آنها بر این باورند که صنعتی شدن، زمین را نابود می‌کند و برای کم شدن جمعیت و نفس کشیدن اکوسفر، قائل به شیوع ایدز، آبله - قحطی، گرسنگی، عقیم کردن اجباری و... هستند تا به این ترتیب، طبیعت بتواند توازن خود را بازیابد! در این میان، می‌توان به دسته‌هایی دیگر چون اکوفمنیست‌ها، اکوفاشیست‌ها، اکوکاپیتالیست‌ها و اکوسوسیالیست‌ها نیز اشاره کرد.

اما از اختلافات اساسی این گروه‌ها که بگذریم، نگرش اکثر آنها: (۱) نگرشی کم زیان و مثبت نسبت به طبیعت (۲) گرایشی شکاکانه نسبت به جایگاه برتر انسان در زمین و (۳) نگرانی مشترکی درباره آن‌چه انسان از راه تمدن صنعتی در زمین انجام می‌دهد، است. زیست محیط گرایان اصلاح‌طلب، انتقادهای مهمی از الگوهای مصرف، تولید صنعتی و کشاورزی، انرژی مورد مصرف، ماهیت تکنولوژی، مفهوم کار، الگوهای رشد جمعیت

... دارند و خواستار نوزایی و تغییر الگویی در نظام ارزشی کل انسان‌ها هستند. تأکید آنها هم فردی (با تأکید بر فضیلت و مسؤولیت‌های اخلاقی و شخصی در خسارت وارد نکردن به محیط زیست) و هم اجتماعی است (در کنترل عمومی جمعیت توسط سازمان‌ها و دولت‌ها، سامان‌دهی اقتصادی پایدار و کاراتر، توجه مسؤولان به منابع و...). بنابراین، اکولوژی توجه بشر را به مسؤولیت‌های جهانی خود جلب می‌کند و بر وابستگی متقابل انسان با اکوسفر تأکید دارد.

در سال‌های اخیر، چنین گرایش‌هایی در ادبیات داستانی و غیرداستانی نیز نفوذ کرده و راه خود را بازیافته است. از نمونه آثار ایرانی، می‌توان نمونه‌هایی چون «امروز چلچله من»، فریبا کلهر و «امیراتور سیب زمینی چهارم» محمد محمدی را نام برد.

اما در میان نمونه‌های ترجمه، اثری است که قصد معرفی آن را داریم؛ «جایی که جنگل به دریا می‌رسد». در شرایطی که ناشران غیردولتی، به دلیل مشکلات مالی (گرانی کاغذ، فروش نرفتن کتاب، نبود حمایت‌های دولتی و...) معمولاً به چاپ آثار رنگی، آن هم با کیفیتی بالا اقدام نمی‌کنند، حسن سلیقه ناشر و ارزشمندی اقدامش قابل تقدیر است.

این کتاب، برنده لوح افتخار از آکادمی علوم طبیعی، به عنوان بهترین کتاب تصویری سال استرالیاست. مؤلف و تصویرگر کتاب شخص واحدی است. تصاویر به طریق «کلاژ» تهیه شده و مجموعه‌ای است متشکل از مواد طبیعی که دنیای سه بُعدی حیرت‌انگیزی خلق کرده است.

در پشت جلد کتاب، چنین می‌خوانیم:

«تابلوهای زیبایی این کتاب، اندیشه و احساس یک پسر بچه را که با روش تجربی تحقیق می‌کند، تصویر کرده‌اند. او دوره‌های مختلف تاریخی (از جمله ماقبل تاریخ) را در جنگل‌های بارانی واقع در کوئینزلند استرالیا می‌بیند.»

و در توضیح جنگل‌های بارانی آمده است:

«جنگل‌های بارانی، همان جنگل‌های سرسبز منطقه کمربند استواست که به جنگل‌های مناطق گرمسیری یا جنگل‌های استوایی هم معروفند. این جنگل‌ها با وسعت زیاد خود، در چهار قاره جهان یعنی آسیا، آفریقا، آمریکا (آمریکای جنوبی) و استرالیا گسترده‌اند و نقش مهمی را در برقراری تعادل محیط زیست برای کره زمین ایفا می‌کنند. متأسفانه، به دلیل بی‌توجهی انسان‌ها بخش زیادی از این جنگل‌ها، طی صدسال گذشته، از بین رفته و از چرخه محیط‌زیست خارج شده‌اند.»

در همین جا قبل از این که خواننده داستان را بخواند، با مسئله اکولوژی درگیر می‌شود. این که حفظ و بقای کره زمین، به عنوان یک سوپر ارگانیسم، همکنشی سالم و پیچیده ارگانیسم‌هایش را می‌طلبد و جنگل‌های بارانی، خود به عنوان یکی از ارگانیسم‌ها یا اکوسیستم‌های زمین، در این میان اهمیتی شایان توجه دارند.

در کتاب می‌خوانیم: پدر و پسر، با قایقی که روی آن عبارت «ماشین زمان» قید شده، قصد سفر به جایی را دارند که هیچ ساختمان و شهری در آن جا نیست، محلی که مردم به آن دسترسی ندارند؛ چون مسیر عبور را نمی‌دانند. در آن جنگل بارانی که بیش از صد میلیون سال عمر دارد، حیواناتی متعلق به زمان حال چون طوطی، کاکلی، عنکبوت، ماهی، مار و...، حیواناتی خاص زمان‌های نه چندان دور چون سوسمارهای بزرگ و کاتگورو و حیواناتی متعلق به زمان‌های بسیار دور چون دایناسورها موجودند و تصویر شده‌اند. در این سفر که گذر از مرز زمان است، تصاویر زمان حال را زنده و جاندار می‌بایم، درحالی که تصاویر متعلق به زمان گذشته یا آینده، تصویری محو و کم‌رنگ هستند که با دیگر تصاویر ادغام شده‌اند. پسرک با سیر و سیاحت در جنگل بارانی، نوعی هم‌زمانی میان گذشته، حال و آینده را برای مخاطب تصویر می‌کند.

در تصویر می‌بینیم که پدر مشغول ساختن قلعه‌ای شنی است. نکته جالب این جاست که حجم عظیمی از اطلاعات، تنها از طریق تصویر منتقل می‌شود. پسرک به

مشاهده و جست‌وجو در نهر آب می‌پردازد. سپس به عمق جنگل می‌رود، نهال کوچکی را می‌بیند و کنار آن آرام می‌نشیند.

«... نگاه می‌کنم... گوش می‌کنم. از خودم می‌پرسم چه مدت طول می‌کشد تا این نهال کوچک رشد کند و یک درخت تنومند، به بالاترین نقطه جنگل برسد؟»

این پنجمین باری است که در اثر، با مفهوم زمان درگیر می‌شویم. بار اول، عبارت «ماشین زمان» که روی قایق آن‌ها نوشته شده بود، مانند یک «کُد» ذهن خواننده را معطوف به این قضیه می‌کرد. نوبت دوم، با اعلان عمر جنگل بارانی، دفعه سوم، با اعلان زمان زیست سوسمارهای بزرگ در جنگل (مطلبی که در تصویر هم تأکید شده) و بار چهارم، با خیال و تصور پسرک که انگاری به صد میلیون سال قبل بازگشته است (که این مطلب هم با تصویر دایناسوری تأکید شده است). این تأکید و تکرار مسلماً معنایی دارد که نتیجه نهایی آن را در آخرین سطور اثر در می‌یابیم.

مفهوم زمان در ششمین مقطع، هنگامی است که پسرک درختی را می‌بیند و تصور می‌کند شاید زمانی محل بازی بچه‌های جنگلی بوده است. در تصویر هم حضور بچه‌های بومی لخت، خواننده را به زمان‌های دور می‌برد. در تصویری دیگر، مردی بومی با نقش‌هایی بر بدن، برای هفتمین بار، بر مفهوم زمان تأکید می‌کند. حضور این بومیان در جنگل بارانی، تأکیدکننده امر دیگری نیز هست و آن این که بومیان منطقه، به جنگل بارانی صدمه نمی‌زدند و برای طبیعت، اهمیتی معنوی قائل بودند و آن را تخریب نمی‌کردند و این خود تأییدکننده مطلبی است که در مقدمه، از آن یاد کردیم؛ این که اقوام ابتدایی، اکولوژیست‌های بزرگی بودند.

هشتمین جایی را که سخن از زمان به میان می‌آید، در این مونولوگ پسرک می‌یابیم:

«وقتی می‌بینم که زمان چقدر زود می‌گذرد، غمگین می‌شوم. پدرم می‌گوید که باز هم به این جا خواهیم آمد.» مونولوگی که حس نگرانی پسرک را به خواننده منتقل می‌سازد. اما اوج نگرانی و حساسیت اکولوژیکی این کودک را در این جمله می‌توان یافت: «اما من نمی‌دانم که دفعه بعد، آیا باز هم جنگل بارانی وجود خواهد داشت؟» مونولوگی که با منظره‌ای کاملاً تأثیرانگیز از زمان آینده، با تصاویری محو هماهنگ شده است؛ تصویری که تصویر تسلط انسان بر طبیعت جنگل بارانی است. حضور هتل‌ها و ساختمان‌های بلند افرادی که برای تفریح به کنار ساحل آمده‌اند، حضور وسایل نقلیه و بچه‌هایی که پای تلویزیون نشسته‌اند همه و همه تصویری از تخریب جنگل بارانی است.

مقایسه‌ای بین سه نسل کودکانی که در داستان مطرح شده‌اند (بچه‌های بومی، پسرک داستان و بچه‌های آینده) حقایقی دیگر را نیز آشکار می‌سازد. پسرک داستان، چون بچه‌های بومی، با کشف و اکتشاف در نهر و جنگل به بازی‌هایی در دل طبیعت دل بسته است. قایم باشک در میان درختان، بالا و پایین رفتن از درختان، ساختن قلعه شنی در ساحل و... در نقطه مقابل، کودکان نسل آتی در تصویر نهایی، به جای تجربه و آزمون و مشاهده مستقیم پدیده‌های طبیعت، به طور منفعل پای تلویزیون نشسته‌اند و از معرفتی دست دوم و غیرمستقیم بهره می‌گیرند.

قوتی کوکابی که به کنار افتاده، خود تصویری از آلودگی محیط زیست است و کنایه‌ای است علیه اقتصاد توسعه‌طلب که در آن هدف نخست، رفاه کامل جسمانی است. اقتصادی که انسان‌ها را به مصرف‌کنندگان صرف تولیدات، تفریحات، علوم و... تبدیل کرده است. امروزه بعضی اقتصاددانان جدید، با سرمشق گرفتن از آثار «شوماخر» و «اریک فروم»، اخلاق را جزء جدایی‌ناپذیر علم اقتصاد می‌دانند و معتقدند که هدف‌های کیفی معنادار کردن زندگی، مهم‌تر از ارزش‌های کمی است. آنان بر این باورند که باید، تکنولوژی با مقیاس انسانی و غیر زیانمند را جایگزین تکنولوژی نابودگر کرد، سخن آخر آن که این اثر، نگرشی جهانی - فردی را درخصوص اکولوژی مطرح می‌کند که آگاهی بخش مخاطبان آن است.